

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در مورد دخالت [علم و جهل] در بطلان وضوی ضروری بود.

عرض شد که مکلف یا جاهل نسبت به ضرراست یا اینکه عالم است. اگر جاهل باشد بنابراین معنا ندارد که لاضرر در مقام جعل حکم بالنسبه به دفع ضرر [باشد] یا اینکه نفی حکم ضرری داشته باشد بالنسبه به مورد جهل، چون از ناحیه شارع در اینجا ضرر متوجه مکلف نخواهد بود، بلکه جهل اوست که او را به ضرر می کشاند و در اینجا شارع برای دفع ضرر او کاری نمی تواند انجام بدهد. بناءً علی هذا ملاک در تعلق تکلیف به وضو و ملاک برای وجوب در اینجا موجود است و آن ترتب طهارتی است که محبوب است بر وضویی که آن وضو ضرری بودنش مجهول برای مکلف است. و ما نیاز نداریم بطور کلی بحث را بکشانیم به یکسری مباحثی که چندان مفید نیست و لزومی هم ندارد و در اینجا تعدد ملاک درست کنیم، از یک نقطه نظر ملاک برای محبوبیت و از یک نقطه نظر ملاک برای مبعوضیت وجود دارد که حالا عرض می کنم، بلکه در اینجا چون نه می تواند شارع بواسطه جهل، رفع حکم ضرری کند و نه تسبیب به عدم ضرر در هر دو بواسطه جهل، در این صورت ملاک برای تعلق تکلیف به وضو یا غسل ضررین وجود دارد. این در صورت جهل است.

و اما در صورت علم، چنانچه مکلف عالم باشد به ضرر، در اینجا بعضی ها فرمودند که باز در اینجا قاعده شامل مانحن فیه نخواهد شد بجهت اینکه یا احکام تعلق می گیرد به مسبب و نفس آن مسبب متعلق برای حکم است. خب در این صورت آنچه که موجب و موجد برای مسبب است، در اینجا متعلق حکم نیست، مانند فرض کنید صحت که متعلق برای حکم است. حکم تعلق می گیرد به صحت بدن، منتهی چون صحت بدن نیاز به افعال و کارهایی دارد لهذا آن سببی که موجد و موجب برای صحت هست آن سبب بالواسطه متعلق می شود برای حکم نه بالذات و نه تأصلاً. آن وقت در مانحن فیه از باب تفاوت بین سبب و مسبب در مرحله فعل اگر حکمی تعلق بگیرد به مسبب، دیگر سبب موجد او متعلق برای حکم نخواهد بود و معنا ندارد که آن سبب فی حد نفسه متعلق برای فساد باشد و عقاب و ثواب بر آن سبب فعل عطاء شده باشد، این دیگر معنا ندارد.

فرض کنید که من باب مثال، چطور اینکه این بحث را مطرح می‌کنند در آنجایی که تعدد ملاکین وجود دارد، از یک نقطه نظر ممکن است یک فعل موجد برای یک مسببی باشد که مأمور است و از یک نقطه نظر این فعل سبب باشد برای مسببی که منهی است. در بحث تعارض امر و نهی در آنجا می‌گویند نفس فعل، مورد نظر شارع نیست بلکه مسبب آن هست. پس بنابراین امر و نهی بر نفس الفعل یعنی فعل مکلف تعلق نمی‌گیرد، بر آن مسبب تعلق می‌گیرد. آن وقت اگر در اینجا خود این فعل سبب باشد برای یک مسببی که آن مسبب محبوب برای شارع باشد گرچه خود این فعل موجب برای یک مسببی است که منهی است، در عین حال اثر خودش را در تأثیر می‌گذارد.

فرض کنید که من باب مثال قتل نفس مومن، این در اینجا مُحَرَّم است، خب حکم نهی رفته روی قتل نفس اما حکم نهی روی فعل مکلف نرفته، آنچه که متعلق برای نهی است، نفس ازهاق روح است. حالا این فعل مکلف تعلق بگیرد به این ازهاق روح و یا تعلق نگیرد، آن یک مطلب دیگری است که مربوط نیست. از آن طرف من باب مثال هدم این حائط هم فرض کنید که مأمور به است لمصالحی، فرض کنید که بایستی این دیوار در اینجا خراب بشود و دوباره اصلاح بشود، خود هدم حائط هم مورد نهی است. حالا اگر یک مومنی زیر این حائط هست، این حائط را ما بیاییم خراب بکنیم برسرش. از یک طرف خب این عمل ما منهی است به جهت آنکه موجب ازهاق روح از مومنی شده، از یک طرف مأمور به است به خاطر اینکه تعلق گرفته است امر به هدم آن لِمَصْلِحَةٍ مِنَ الْمَصَالِحِ. پس بنابراین ما می‌توانیم بگوییم که الان در اینجا ما امر مولا را اتیان کردیم گرچه در اینجا موجب یک نهی که قتل نفس محترم است شدیم.

آقایانی که قائل هستند بر اینکه در مانحن فیه در ظرف علم به ضرر وضو، در آنجا محبوبیت خود وضو به حال خودش باقی است گرچه در اینجا نهی تعلق گرفته از نقطه نظر مبعوضیت، نهی تعلق گرفته است به آن فعل. ولی از نقطه نظر محبوبیت که اصل طهارت است، چون آن بحال خودش باقی است و نهی به نفس آن فعل که عبارت است از وضو یا غسل، تعلق نگرفته بلکه نهی تعلق گرفته است به اضرار، همین طور امر تعلق گرفته است به طهارت. بناءً علی هذا از باب اینکه این عمل موجب اضرار است و ضرر را بوجود آورده، خب ممکن است این کار خلافی را انجام داده، مبعوض مولا بوده، از این نظر که ملاک برای صحت که عبارت است از محبوبیت این عمل که موجد طهارت است، این وضو تاثیر طهارتش را در اینجا می‌گذارد، لذا در اینجا این وضو، از یک طرف وجوب را برمی‌دارد و از یک طرف آن امر استحبابی را که همان نفس محبوبیت عند المولی هست، آن امر استحبابی را در اینجا باقی می‌گذارد. با بقاء امر استحبابی طهارت حاصل می‌شود و وقتی طهارت حاصل شد نماز می‌تواند بخواند.

این مسئله آنها ناموجه و قابل تأمل است به جهت اینکه ما یک امر استحبابی ماوراء آن نفس وجوب و

امثال ذالک که نداریم و قیاس مانحن فیه به آنجایی که بواسطه عدم تنافی در دفع تنافی بین وجوب و استحباب که دو متعلق برای تکلیف در اینجا هست، یکی متعلق برای وجوب و یکی متعلق برای استحباب مانند اتیان صلاة واجب در مسجد، این قیاس مانحن فیه به آنجا، این در محلی است از اشکال، به جهت اینکه در آنجا دو ملاک متفاوت وجود دارد در عرض هم. یکی اتیان صلاة بطور وجوب، این یک ملاک، ملاک دیگر این اتیان در یک مکان خاص، که این محبوبیت دیگر دارد. پس مولا در اینجا دو محبوبیت لحاظ کرده، یکی محبوبیت اصل الفعل و یکی محبوبیت شرائط و ظرف الفعل. مثل اینکه فرض کنید که شما من باب مثال، از نظر اتیان ماء تعلق گرفته است امر وجوبی بر اتیان این ماء ولی این ماء را در یک ظرف تمیز و زیبا و شکیل، این امر استحبابی تعلق گرفته.

پس بنابراین ما می بینیم ملاکات در عرض هم هستند نه در طول هم و نه یکی علت و سبب است برای دیگری و دیگری مسبب، لذا ما در آنجا می توانیم بگوییم یک امر وجوبی، از یک نظر استحباب به آن تعلق می گیرد بر حسب شرائط و بر حسب ملاک دیگر، ولی در مانحن فیه، البته این یک بحث خیلی مهمی است. در باب مکروهات این بحث می آید. فرض کنید مانند صلاة فی الشوارع، صلاة فی الحمام، مواردی که در اینجا هست، خب این طوری که این آقایان در اینجا می گویند منظور از کراهت در اینجا اقل ثواباً است. چون از یک طرف خب ما نمی توانیم حکم به بطلان کنیم، از یک طرف می بینیم بر این کراهت بار شده. خب اگر عبادت مبعوض برای شارع است چرا باطل نیست؟ اگر مبعوض شارع نیست پس چرا کراهت دارد؟ و این اشکال ...

... باشیم، خب صحبت در اینجا این است که بر فرض که حالا این صلاة اقل ثواباً هست بالاخره از حد استوی خارج هست یا نیست؟ یک وقتی شما می گوید که این نماز اصلاً ثوابی بر آن مترتب نیست، خب عبادتی که اصلاً ثواب بر آن مترتب نیست و این فرض کنید که مبعوض برای مولا است خب چرا صحیح باشد؟ اگر فرض کنید که حتی ده درصد ثواب معمولی را به این عبادت بدهند پس بنابراین این چرا مبعوض برای مولا باشد؟ شما بگویید که این اقل محبوباً است چرا می گوید که اقل ثواباً است. محبوبیتش کمتر است. بله صلاة فی المسجد محبوبیتش بالا، صد درصد است، صلاة در منزل محبوبیتش هفتاد درصد است، صلاة فی الشارع محبوبیتش سی درصد است، شما بگویید اصلاً بیست درصد محبوبیت دارد. باز این بحث کراهت بحث مبعوضیت است نه اینکه بحث اقل ثواباً هست.

سؤال: چون اقل ثواباً است، لذا موجب این می شود که مبعوض است کسی که بتواند در مسجد نماز بخواند برود مثلاً در خانه نماز بخواند. چرا؟ چون بیست درصد از ثوابش از دست می رود. شارع به خاطر اینکه این بیست درصد از دستش نرود لذا می گوید در حمام نخوان، در شارع نخوان.

جواب: ببینید لسان دلیل فرق می کند. یک وقتی می گوئیم در حمام نخوان. یعنی نفس صلاة، صلاة

مستحبه در حمام نخوان، یک وقتی می گوید بهتر است در منزل بخوانی، نفی نمی کند صلاة فی الحمام را، ولی صحبت در این است که لسان دلیل نفی می کند، می گوید صلاة در حمام نخوان، نفی گوید صلاة در حمام نخوان برو در منزل بخوان.

سؤال: نه، باشد. وقتی که می گوید نخوان غرض حاصل می شود. این وقتی که در حمام نخواند می آید در خانه می خواند.

جواب: نه، فرض کنید که من باب مثال می خواهد دو رکعت نماز بخواند، اصلاً کاری ندارد، نه می خواهد در مسجد بخواند نه می خواهد در خانه بخواند، نماز واجب که نیست. اصل نماز، فرض کنید که من باب مثال سلام کردن به متکلم، به خطیب کراهت دارد. خب آیا اینکه می گویند سلام به خطیب نکند [یعنی] برود در خیابان سلام کند؟ این که معنا ندارد. این نفس سلام که کراهت دارد صحبت در این است که آیا مبعوض برای شارع است یا نه؟ و بر این سلام ثواب مترتب است یا نه؟ اگر شما بگویید که نه، مبعوض شارع است و درعین حال بیست درصد ثواب می دهند، پس این مبعوض نیست. این اقل محبوباً است نه اینکه شما بخواهید جنبه کراهت در آن وارد کنید. مگر اینکه بگویید نه، این سلامی که الان این شخص می کند نه تنها به این فرد ثواب نمی دهد بلکه آن دنیا هم معاقب می شود منتهی نه عقاب تحریمی بلکه عقاب کراهتی. این درست است، این حرف هست. ولی صحبت این است که در مورد صلاة حکم به صحت می کنند! می گویند اقل ثواباً است. ثوابش ده درصد هم باشد شارع می گوید برو در حمام بخوان ولی در حمام ثوابش را به تو کم می دهند. نمی گوید نخوان، یک وقتی می گوید نخوان برو یک جای دیگر بخوان، این حرف را می زند پس این یعنی ثوابش کم است. یک وقتی می گوید آقا من اصلاً نمی خواهم شما در حمام نماز بخوانی. در شوارع من نمی خواهم تو نماز بخوانی. من نمی خواهم این سلامی که [انقدر] هم برای من اهمیت دارد تو الان که خطیب دارد صحبت می کند به او سلام کنی.]

سؤال: اگر بگویم که نخوان ولی اگر بخوانی ده تا ثواب داری مثلاً...

جواب: نه این طوری نمی گوید. لسان این نیست، لسان کراهت است ولی در عین حال که لسان کراهت است درعین حال آقایان حکم به صحت و ثواب می کنند.

سؤال: خب همین، می خواهم بگویم که جنبه تکوینی اش قهراً این نیست.

جواب: نه، خب من اشکال دارم می کنم. من اصلاً می خواهم بگویم آقا ثواب ندارد بلکه باطل است.

سؤال: باطل است؟

جواب: بله، صحبت در این است. حالا این قضیه را فقط بعنوان اشاره بیان کردم چون در همین بحث می آید. البته خب امروز در خصوص این مورد اشاره شد، ولی خصوص این مورد می آید که ما اصلاً چه کنیم؟

ما اصلاً حکم به بطلان باید بکنیم یا اصلاً کراهت را در اینجا باید تعدیل کنیم؟ آن مسئله است.

مرحوم علامه طباطبایی در اینجا یک بیانی دارند. ایشان می‌فرمایند که یک وقتی اوامر تعلق می‌گیرد به نفس الطبیعه من غیر لحاظ شیء آخر معه یا ضم ضمیمه با او، مثل اینکه فرض کنید که امر تعلق می‌گیرد به صوم در ماه رمضان، امر تعلق می‌گیرد به صلاة ظهر، صلاة لیل و امثال ذلک. حرمت تعلق می‌گیرد به خمر، دیگر حالا این خمر چه در این اتاق باشد چه در حیاط باشد چه در دکان باشد چه در جای دیگر باشد، این دیگر در این صورت فرقی نمی‌کند، این تعلق امر و نهی است به نفس الطبیعه. یک وقتی نه، متعلق برای حکم ما طبیعت است به انضمام شیء آخر، یعنی به انضمام حکم است، این مع حکم آخر در اینجا مجموعاً و روی هم رفته متعلق برای امر هستند. فرض کنید که مثل صلاة فی المسجد. امر صلاة فی المسجد تعلق گرفته است نه روی صلاة به ما هی صلاة، روی صلاة واجبه. مثلاً صلّ صلاة الظهر، که صلاة واجب است، و صلّ هذا الصلاة المندوبه فی المسجد. نماز شب را که قبلاً تعلق گرفته است یک امری بر این طبیعت به ما هی مستحب، منضمماً و مجموعاً یک امر دیگر تعلق می‌گیرد، یعنی من حیث المجموع متعلق برای یک حکم دیگر خواهد شد، این صلاة لیل که مستحب است، در ظرف استحباب می‌گوید این صلاة لیل را مستحب است در مسجد بخوانی یعنی نه اینکه صلاة اللیل تنهایی مستحب می‌شود، صلاة اللیل استحبابش مفروغ عنه است. صلاة اللیل به شرط استحباب آن متعلق برای امر استحبابی می‌شود برای فی المسجد.

بناءً علی هذا ایشان آمدند مسئله را به این کیفیت حل کردند، گفتند در فرض کنید که من باب مثال صلوات مکروهه، مثل مانحن فیه و امثال ذلک، این در اینجا از قبیل تعلق اول نیست بلکه از قبیل تعلق دوم است. یعنی صلاة مستحبه‌ای که استحبابش مفروغ عنه است، این استحباب مفروغ عنهی متعلق می‌شود برای کراهت در آنجا، آن وقت در آنجا این طور می‌شود.

ما در اینجا دو تا ملاک داریم این دو تا ملاک هم به همدیگر مربوط نیست، یک ملاک نفس استحباب و ثوابی است که بر خود صلاة بار می‌شود و آن این است که الصلاة قربان کل تقی، الصلاة معراج المؤمن، الصلاة خیر موضوع فمن شاء استقل... این الان در اینجا نفس تقرب تعلق می‌گیرد به خود صلاة به ما هی صلاة، این در اینجا این ملاک محفوظ است. حالا شما این صلاة را در منزلتان خواندید این قربان حاصل می‌شود، این صلاة را در مسجد خواندید تقرب حاصل می‌شود، نیت است و قصد وجه است و قصد قربت است و...، این صلاة را اگر در شارع خواندید به لحاظ کون فی الشارع در اینجا منهی است نه به لحاظ اصل الصلاة، اصل الصلاة استحبابش بجای خودش است. مثل اینکه فرض کنید که اگر من باب مثال مولا به شما امر می‌کند که یک آبی را برایش بیاورید، واجب است که برایش آب بیاورید، شما رفتید این آب را فرض کنید در یک لگن پلاستیکی آوردید، خب مولا یک چک توی گوش شما می‌زند، می‌گوید مرتیکه خر آب را

در لگن برابرم آوردی؟ ولی از نظر اینکه این فرد، امر مولا را اتیان کرده، من باب مثال از آن نظر این شخص برائت ذمه برایش پیدا شده. یعنی دو تا ملاک در اینجا است، یک ملاک ملاک وجوب است که رفع عطش مولا است. این رفع عطش مولا هم در ظرف بلور، بلور که سهل است، هم در ظرف برلیان حاصل می شود و هم در ظرف گلی و هم در سطلی که با آن آب حوض را می کشند، با آن هم حاصل می شود. این ملاک اولی است. ملاک دومی که در اینجا هست، مطلوبیت یا کراهتی که هست نحوه انجام این عمل است، آن یک ملاک دیگری دارد. بناءً علی هذا ایشان می فرمایند ما اصلاً نیاز نداریم به اینکه به اقل ثواباً و امثال ذالک و اینها متجشّم بشویم و اینجا چیز بکنیم و خودمان را ...

سوال: ایشان قائل به این است که برای هر فعلی که از انسان سر می زند دو نوع ثواب مترتب می شود یا دو نوع اثر، یکی بخاطر اصل الفعل یکی بخاطر کون الفعل فی موضع کذا.  
جواب: حالا بله، بله این هم که خب، البته خب در همه اوامر و نواهی مولای شرعیه همین طور است. فرض کنید که من باب مثال، خود نفس آن فعل، آن یک مسئله است، شرایط و مقارناتی که با آن فعل هستند که یا ثوابش را زیاد می کنند یا ثوابش را کم می کنند، آن یک مطلب دیگر است. خب این درست است. این اشکال ...

سوال: ... ندارد، خودش ثواب جداگانه برایش مترتب می شود

جواب: خب باشد

سوال: ...؟

جواب: خب این کراهتی هم که می گویند همین است. این کراهت یعنی به مقارنات تعلق گرفته نه به

اصل الصلاة

سوال: یعنی ثواب اصل الصلاة را می برد

جواب: بله او اصل ثوابش را می برد منتهی از نظر مقارناتش این مبعوض است برای مولا. منتهی نه آن مبعوضی که پدرش را در بیاورد، می گوید حالا خوشم نمی آید که تو این کار را کردی! حالا راه قحط بود توی خیابان آمدی راه را بستنی و دنگت گرفته برای نماز خواندن و این حرفها، این یک مسئله دیگر است. به طوری که حالا این صلاة هیچی، به غیر از صلاة هم این کار را می کرد باز این مبعوضیت مولا را تحصیل می کرد، حالا صلاة هیچی فرض کنید که پشتک می زد وسط خیابان، حالا نماز نه، چون بالاخره شارع مکان رفت و آمد هست، در آنجا خب راه بسته می شود و امثال ذلک یا بخاطر یک مسائل معنوی دیگر، در آنجا شارع خوشش نمی آید که فرض کنید که نماز خوانده شود، راه فقط برای رفت و آمد است نه برای فرض کنید که نماز، فرض کنید که می گفت در شارع کتابت هم مکروه است، کاری به نماز ندارد. یعنی کون فی الشارع در اینجا مورد

کراهت هست. چطور اینکه در تعارض و اجتماع امر و نهی هم این حرف را می‌زنند دیگر این آقایان، می‌گویند که نفس آن فعل، آن که مبعوض برای مولا نیست، خود کون در آن مکان، آن مبعوض برای مولا است یا امثال ذلک. چرا فرض کنید که بطلان برود روی آن فعل؟ آن فعل بجای خودش محفوظ است، از نقطه نظری که آن کون واقع شده یک کتکی هم آنجا می‌خورد. این هم در اینجا همین طور است.

پس بنابراین در اینجا ما دو ملاک داریم:

ملاک اول استحبابی است که بحال خودش محفوظ است.

ملاک دوم این کون در مسجد است که مبعوضاً به آن تعلق گرفته. پس بنابر این اقلّ ثواباً دیگر در اینجا معنا ندارد. این هم به ثوابش رسیده و هم کراهت مولا را تحصیل کرده. حالا تا ببینیم که من باب مثال چقدر از همدیگر کم می‌کنند، اینها از نظر ارتقاء وقتی که دارند بالا می‌روند، در باب تعارض و تصادم از همدیگر چقدر می‌زنند و ثواب همدیگر را چقدر پایین می‌آورند؟ ایشان به این کیفیت این مسئله را حل کرده.

البته فعلاً من در مقام دفع کلام ایشان نیستم چون از این مسئله می‌مانیم ولی یک جمله می‌گویم و رد می‌شوم و آن اینکه بالاخره در مقام تکلیف و در مقام خارج، مولا از این چی خواسته؟ ما سؤالمان از ایشان این است، آیا از ایشان نماز خواسته در این شرایط یا نخواسته؟ حالا شما می‌طلب را این طرف و آن طرف بیچانید و دو تا ملاکش کنید و سه تا ملاک کنید و از نظر قربانیت این یک ملاک دارد، از نظر کون فی الشارع این ملاک برای...، بالاخره مولا به این می‌گوید نماز بخوان یا نمی‌گوید؟ اگر مولا الان بیاید پایین، آه آمد جلیوش ایستاد، این هم می‌گوید مولای بزرگوار بنده خیلی سرحالم!

مثل ولید بود، چهار رکعت نماز خوانده بود، بعد به او گفتند آقا چرا انقدر خواندی؟ گفت فعلاً سرحال و سرکیف هستم! خلاصه دمی به خمره زدیم و با می و مطرب بسر آوردیم و حال خوشی دست داده! بخواید برایتان هفت رکعت هم بخوانم می‌خوانم! فعلاً قربان کلّ تقی برای من خوب حاصل است! نشاط برایم پیدا شده!

این هم همین طور، می‌گوید مولا من الان حال و حوصله دارم، کاری هم ندارم، زن و بچه هم من باب مثال نیستند که حالا...، این وسط خیابان را من گرفتم می‌خواهم نماز بخوانم. می‌گوید بخوان یا نخوان؟ اگر می‌گوید بخوان پس این کراهتش دیگر چیست؟ پس نگوید نخوان. یعنی در مقام تکلیف هیچ وقت شرع نمی‌آید یک مکلف را رها کند و لنگ در هوا بگذارد با این اظهار نظر آقایان! این مردک بی‌سواد اینجا ایستاده می‌گوید مولا بالاخره من بخوانم این را یا نخوانم؟ این که دیگر دو دو تا چهارتا ندارد. اگر مبعوض مولا است می‌گوید آقا نخوان، برو در خانه. اگر مبعوض مولا نیست خب می‌گوید بخوان. یا اینکه می‌گوید بهتر است بروی آنجا. بهتر است آن کار را انجام بدهی. وقتی که ما مراجعه بکنیم بین خود و بین وجدان خودمان، خب

اینها چیزهایی نیست که با کله و عقل خودمان بیاییم به اینها [برسیم]. این مقام، مقام تکلیف است و انسان باید بین خود و بین وجدان و بین خدا مخلی طبع باشد تا بتواند نظر مولا را در اینجا [بدست بیاورد]. اگر بین خودمان و بین مولا خالی الذهن باشیم می بینیم که این نماز مبعوض مولا است. این سلام به خطیب مبعوض است. می گوید آخر من به تو عقل دادم این خطیب دارد نماز می خواند...

من با یک شخصی یک قراری داشتم، گفتم آقا جان، من با شما نیم ساعت فرض کنید که کار دارم ولی به شرطی که برویم یک جایی که کسی نباشد، به شما فرض کنید که یک حرفهایی بزنم، کاملاً مخلی به چیز باشیم. دو سه سال پیش بود. گفت نه آقا بیا برویم فرض کنید که بعنوان مثال در خانه صحبت بکنیم. ما آمدیم در خانه، آقا پنج دقیقه نگذشت تلفن زنگ زد، آقا بلند شد رفت، رشته کار از دست رفت! دوباره برگشت، ده دقیقه بعد دوباره تلفن زنگ زد! دوباره ما شروع کردیم یک مقدماتی را چیدن و...، همین که آمدیم قضیه را بمانسیم، یکدفعه زنگ خانه زنگ زد! ما هم اصلاً دیدیم فایده ندارد گفتم آقا ببخشید! معذرت می خواهم! خداحافظی کردیم بلند شدیم بیرون! این نتیجه اش چیه؟ این است.

حالا آقای خطیب دارد قشنگ صحبت می کند میاد میاد میاد جلو، یکدفعه یکی می گوید سلام علیکم! زهر مار و سلام علیکم! آخر هر چیزی یک جایی دارد و...! یکدفعه تا بخواهد جواب سلام این را بدهد رشته کلام از دستش می رود و امثال ذلک. حالا می توانیم بگوییم مولا در اینجا نظرش مطلوبیت است الا اینکه اینجا...؟! مولا هم اینجا باشد یکی در سر این می زند می گوید احمق بی شعور! گفتم که [سلام خوب است ولی] آخر عقل هم خوب چیزی است که به تو دادند.

گفت که امر به معروف و نهی از منکر مستحب است. یک زنی را در خیابان دیده بود حالا یک مقداری از مویش را انداخته بود بیرون و...، طرف گفته بود این در خلا (توالت) را ببند و...! این زن هم گفت حالا که خلا است می خواهم این در خلا را باز کنم! چادرش را تاه کرد و گذاشت توی کیفش! آن وقت آن طرف عصبانی شد و گفت ببینید آقا آخرالزمان شده است و...! حالا گفتند نهی از منکر بکنید، آخر این طوری باید نهی از منکر کرد؟! آخر کجای این خلا است کله تو خلا است! سر به این خوبی...! آخر یک خورده سلیقه هم خوب چیزی است!

حالا گفتند افشاء سلام و... اما نه اینکه در همه جا و...! و این مسئله خیلی مهم است. حتی ما اینجا می توانیم استفاده هایی بکنیم، حتی در آنجا که مجلسی هست، مجلس ذکری هست، حال توجه از بین می رود، در آنجا هم می توانیم بگوییم کراهت دارد. آنجایی که فرض کنید یک شخصی متوجه است و نمی خواهیم او را از حال در بیاوریم، بیرون آمدن از آن حال خودش فلان است، در آنجا هم سلام کراهت دارد و هلم چرا در اینکه انسان احساس بکند یک شخصی در یک موقعیتی است که نمی خواهد از آن موقعیت تنازل کند و



نمی‌خواهد مشغول بشود به چیزهای دیگر، در آن صورت هم مطلب از همین قرار است. یعنی در اینجا کراهت سلام کردن به خطیب، خود عنوان خطیب موضوعیت ندارد بلکه عنوان مشیر است همان طوری که خدمتتان عرض شد و این حرفها. بناءً علی هذا، خب اشکال به این قضیه وارد می‌شود، حالا این مسئله در جای خودش...

سوال: حالا این باطل می‌شود نمازش؟

جواب: چی آقا؟

سوال: باطل می‌شود نمازش یعنی عدم صحت هست ...

جواب: چی؟

سوال: نماز فی الشارع

جواب: عرض کردم حالا من در اینجا می‌گویم که ...، حالا این مسئله را می‌گذاریم در جای خودش که منظور از کراهت در اینجا چیست؟ نخیر باطل نیست. ولی کراهت را ما در آنجا تفسیر می‌کنیم. این مسئله ای که خب در اینجا عرض شد.

بناءً علی هذا اگر ما قائل باشیم که احکام تعلق می‌گیرند به مسببات و در اینجا منظور سبب نیست، خب در اینجا باید ببینیم که شارع وقتی حکمش تعلق گرفته است به یک مسببی، نسبت به سبب او چه نظری دارد؟ آیا سببی که این مسبب را می‌خواهد بوجود بیاورد، آن سبب محبوب شارع است یا مبعوض شارع؟ این ضرری که الان می‌خواهد بواسطه وضو یا غسل انجام بشود و این غسل موجب هلاکت این شخص می‌شود، آن وقت شارع بلند شدن و رفتن و غسل کردن را محبوب دارد یا مبعوض دارد؟ اگر در اینجا از شارع بپرسیم آیا من بروم غسل انجام بدهم ...؟ این تعدد ملاک دیگر نیست. تازه اگر در آنجا تعدد ملاک بود، شما در اینجا محبوبیت را به یک ملاک گرفتید مبعوضیت را یک ملاک گرفتید. گفتید که نهی از آن مسبب کاری به محبوبیت اصل فعل که طهارت است ندارد. جان من این سبب و مسبب است، این علت است. در صورتی طهارت حاصل می‌شود که شما علم به محبوبیت طهارت داشته باشید فی زماننا هذا و فی هذا الشرائط. وقتی که شما در اینجا بدانید و احراز مبعوضیت ضرر را کردید پس بنابراین آن فعلی که این مبعوضیت را برای شارع حاصل می‌کند آن فعل اصلاً نمی‌گذارد محبوبیتی در اینجا بماند تا اینکه به لحاظ محبوبیت، حکم به صحت وضو بکنید. لذا در اینجا از باب تقدم سبب بر مسبب و علت بر معلول و مقتضی بر مقتضا، از آن باب آن فعل وقتی که منهی هست چه اینکه ما بگوییم که نهی تعلق گرفته است به اصل وضو، این که خب موجب فساد است. اگر هم بگوییم که این نهی تعلق گرفته است به آن ضرر نه اینکه تعلق گرفته به آن فعلی که موجب ضرر است و چون این فعل موجب ضرر است مبعوض برای مولا است و وقتی که مبعوض برای مولا شد این فعل که

مبغوض است برای مولا، همین فعل با همین ملاک نمی تواند محبوب باشد برای مولا به لحاظ تحصیل طهارت. پس این فعل نمی تواند طهارت را تحصیل کند و این موجب بطلان وضو و غسل خواهد شد. بنابراین به مقتضای قاعده مکلفی که عالم به ضرر باشد وضو و غسل او باطل است و باید در اینجا تیمم کند. این بحثی بود که راجع به وضو مطرح شد. بحث معاملات و امثال ذلک و این حرفها هم که عرض شد. مباحثی ...

اللهم صل على محمد و آل محمد